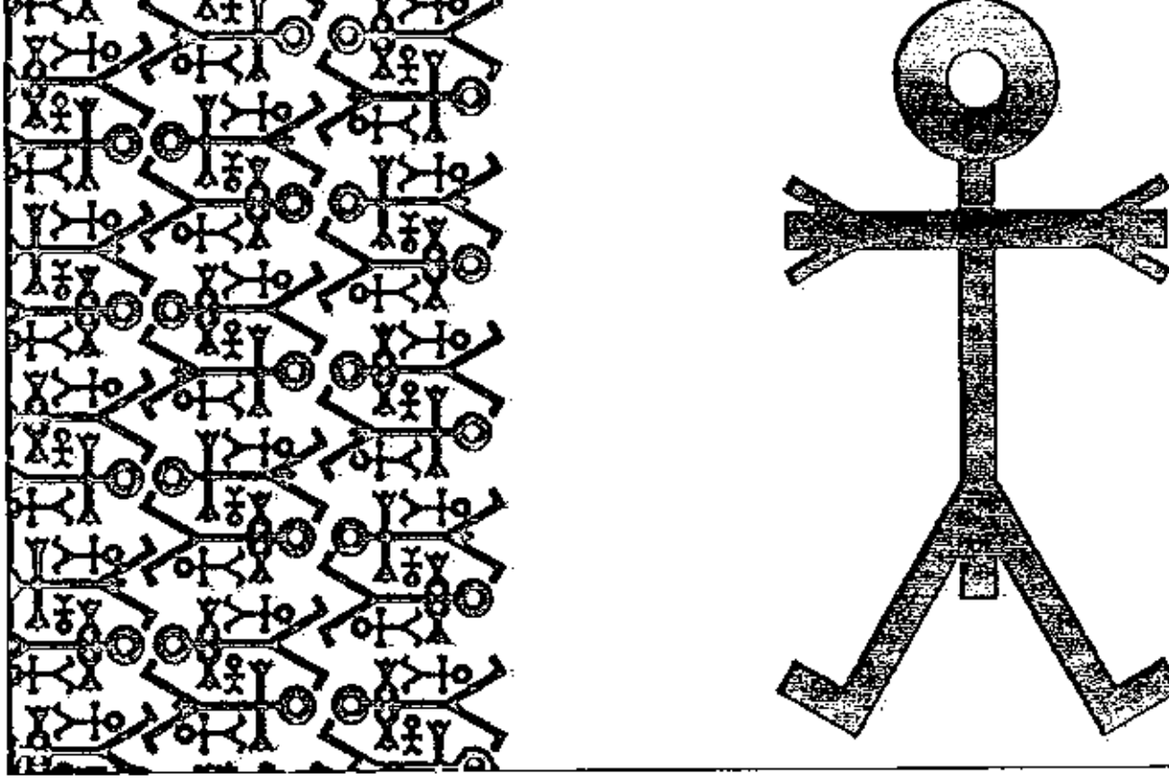

نمایندگی یا وکالت؟

اشتراک و افتراق نهاد «نمایندگی» و «وکالت»

دکتر محمدرضا ویژه

نمایندگی، از مفاهیم بنیادین حقوق عمومی و فلسفه سیاسی است که به لحاظ اینکه مبنای مشهورترین نوع دموکراسی است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به عبارت دیگر شناخت مفهوم «نمایندگی» به مثابه کلید واژه، یاری مفاهیم دیگر مربوط به مفهوم مدرن حکومت قلمداد می‌شود. از آن مشروطیت که مفاهیم نوین حقوق عمومی در ادبیات سیاسی کشورمان را دریافت، مباحث نمایندگی مورد پرسش بسیاری از روشنفکران و علما بود. فقدان شناخت کافی از این مفاهیم و بستر شکل‌گیری آنها به تشتت موجود در مورد آنها دامن می‌زد. ساده‌ترین راه آن بود که علما و بسیاری از اندیشمندان همراه آنها مفاهیم مدرن را با توسل به مفاهیم سنتی از دیگ به آنها می‌سنجیدند و گاه در آن قالب تحلیل می‌کردند. این روند عواقب زیان‌باری را برای شناخت کارکردهای درست این مفاهیم به دنبال داشت. «نمایندگی» نیز در همین قالب تحلیل شد و اکنون نیز بسیاری بر تحلیل آن در قالب عقد «وکالت» پای می‌فشرند[1]. از این روی لازم است که ابتدا پایه‌های نهاد «نمایندگی» در حقوق عمومی و فلسفه سیاسی غرب تبیین و سپس به نقاط اشتراک و افتراق آن با نهاد «وکالت» به عنوان عقدی شرعی پرداخته شود.

مبانی نهاد «نمایندگی»

نهاد «نمایندگی» نهادی است که نظریه‌پردازان آن عموماً به دنبال آن بودند تا جامعه از لحاظ آزادی و امنیت خویش آسوده خاطر باشد. به باور آنان به جای حکومت افراد، این قانون است که باید بر مردم حکم راند و آن هم باید منتسب از اراده مردم باشد. چگونه چنین رابطه‌ای بین مردم و قانون حاکم امکان دارد؟ مردم باید نمایندگانی را برگزینند تا به جای آنان قوانین حاکم را تصویب کنند. بنابراین «نمایندگی» پدیده‌ای کاملاً مرتبط با اعمال حاکمیت است.

فلسفه تأسیس این نهاد مانند بسیاری دیگر از نهادهای حوزه عمومی از نهاد مشابه در حوزه خصوصی یعنی عقد وکالت نشأت می‌گرفت. در واقع، نظریه‌پردازانی مانند منتسکیو، سی‌یس[2]، رابطه وکالت در حوزه خصوصی را با ویژگی‌های حوزه عمومی وفق دادند و نهادی نوین به نام «نمایندگی» را عرضه کردند. از این روی، نهاد نمایندگی با مفهومی بنیادین به نام «اراده عمومی» که خود ناشی از حاکمیت مردم بود، پیوند خورد. در این رویکرد، قوانین مصوب نمایندگان مردم به مثابه تجلی اراده عمومی بود و در برخی از کشورها مانند فرانسه، چنان اهمیتی یافت که محدودیت آن حتی به چهارچوب قانون اساسی امکان‌پذیر نبود. به بیان دیگر، مصوبات نمایندگان مردم نوعی قدسیت یافت[3]. بدیهی است که نقش واسطه‌ای که نمایندگان در این بین می‌یابند و گاه بر خلاف اراده مردم عمل می‌کنند مورد انتقاد اندیشمندان برجسته‌ای چون ژان ژاک روسو و هگل قرار گرفت[4]. از این منظر، شاید بتوان به روسو حق داد زیرا این نقش واسطه نماینده و اختیار تام او پس از انتخاب به این سمت یادآور کارکرد مورد نظر این اندیشمند را می‌یافت.

تحلیل رابطه نهاد «نمایندگی» و «وکالت» همان گونه که گفته شد، «نمایندگی» ریشه در عقد «وکالت» دارد و همین امر موجب می‌شود تا شباهت‌هایی بین این دو وجود داشته باشد. در فقه اسلامی، این شباهت با نهاد «شهروند» یا «شورت» نیز وجود دارد و مشکل تمیز این نهاد از یکدیگر را دشوارتر می‌کند و بنابراین تمایز این مفهوم از یکدیگر را بسیاری ضروری می‌نماید.

پیش از این، شرایط وکیل و موکل به تفصیل برشمرده شده است[5] و در این نوشتار به ویژگی‌های نهادی پرداخته می‌شود. در هر نهاد فردی برای انجام امری از سوی دیگری برگزیده می‌شود ولی نکته مهم آن است که وکالت ماهیتاً عقدی است جایز و موکل می‌تواند بدون دلیل و در هر زمان وکیل را عزل کند. در حالی که رأی‌دهندگان از چنین اختیاری در رابطه با نماینده خویش برخوردار نیستند. پس از انتخاب به نمایندگی، نماینده در اعمال و تصمیمات به اختیار خویش عمل می‌کند و تنها ضمانت اجرای تخلف وی از وعده‌های انتخاباتی برای رأی‌دهندگان انتخاب‌کنندگان در دور بعدی است. در حالی که وکیل موظف است تنها منویات موکل خویش را در بهترین حالت انجام دهد و اختیاری بیش از این ندارد. به بیان دیگر، «نماینده» در حوزه عمومی دارای اختیاراتی بسیار بیشتر از «وکیل» در حوزه خصوصی است. تفاوت بارز دیگری که در این زمینه می‌توان یافت در نسبت اختیارات است. وکیل اختیاری را دارا است که موکل خود از آن بهره‌مند است در حالی که در اتحاد تصمیم‌های سیاسی، نماینده از اختیاراتی بهره‌مند است که رأی‌دهندگان از آنها برخوردار نیستند[6].

به علاوه، رابطه وکیل تنها با موکل اوست اما نماینده به رأی اکثریت برگزیده می‌شود و نماینده رأی‌دهندگان و تمام کسانی است که به او رأی نداده‌اند یعنی به زبان فقهی وکالتی به وی تفویض نکرده‌اند. بسیاری، اکنون در نظام‌های حقوقی، وظایف نماینده تنها به حوزه انتخابی او نیز محدود نمی‌شود بلکه او نمایندگی تمامی ملت را دارا است. پرسش این است که چگونه می‌توان رابطه اخیر را در چهارچوب عقد وکالت توجیه کرد در حالی که آشکارا عقد وکالت بین آنها تعیین نیافته است؟[7]

اختلاط دو نهاد موضوع جدیدی نیست و در ادوار مشروطیت هم چنین اختلاطی را شاهد بوده‌ایم. بسیاری از علمای آن دوره با اینکه به تبیین نهاد «نمایندگی» در قالب وکالت می‌پرداختند اما برای وکلای مجلس اختیاری بالاستقلال قائل نبودند و بر این نظر پای می‌فشردند که تصمیم‌های نمایندگان باید با نظارت مجتهدین اتخاذ شود. در واقع، «قانون مجتهد نافذ الحکومه و نظارت عده‌ای از مجتهدین عادل و عالم به سیاسات کار نمایندگان مشروع است»[8]. از همین روی، نایینی نوشتن نظام‌نامه را «در زمان غیبت معصوم در حکم رساله عملیه برای مسائل سیاسی و عرفی» می‌داند[9]. چگونه می‌توان نمایندگی را وکالت شمرد و در عین حال ناظری نیز برای وکیل قرار داد؟ غوری در مبانی عقد وکالت در فقه شیعه، آشکارا بیانگر آن است که نصب ناظر بر وکیل خالی از وجه است چه مانند متولی نیست بلکه اعمال او زیر نظر موکل است. ناظر نمایندگان تنها مردم هستند و این نظارت نیز ضمانت اجرایی‌ای جز زمان انتخابات بعدی ندارد. بنابراین در تلقی اندیشمندان دوره مشروطیت از این نهاد، نوعی تناقض برجسته را می‌توان یافت. این تلقی و از گونه چهارچوب فهم و تفسیر اکثر علمای آن دوره دیده می‌شود که «بین مشروطیتی که آنها به آن دلبستگی نشان داده بودند یا مشروطیت و مجلس شورای ملی به وجود آمده در ایران، فاصله و شکاف عمیقی وجود داشت»[10].

جنبه مهم دیگری که در تبیین و از گونه نهاد «نمایندگی» در کشورمان دیده می‌شود اختلاط این نهاد با نهاد «شورت» است. این تلقی نیز چون مورد پیشین ریشه در دوران مشروطیت دارد و «شورا» را به معنای حق رأی جامعه بر پایه ضوابط شریعت می‌دانند چنان که محقق نایینی به آیه مبارکه ۱۵۹ سوره آل عمران (و شاورهم فی الامر)[11] استناد می‌کند. مستشارالدوله نیز در رساله مشهور «یک کلمه» به تمایز این دو مفهوم توجهی نشان نداده و به آیه فوق استناد کرده است[12]. در حالی که «شورت» رایزنی عقلانی و ارزیابی حسن و قبح در موارد خاص است. در حالی که مجلس‌های شورا مجلس‌های تأسیس قانون‌هایی هستند که منشأ آنها اراده آزاد افراد است[13]. بدین سان، در «شورت» حاکم ملزم به رعایت نظر مشاور نیست ولی در «نمایندگی» این نماینده است که اعمال حاکمیت می‌کند. به بیان دیگر، مشاور همواره نقشی مکمل دارد در حالی که نقش «نماینده» و به طور کلی پارلمان، اصلی و یکی از قوای حاکم است.

نتیجه

از آنچه گفتیم چنین می‌توان نتیجه گرفت که نهاد «نمایندگی» پدیده‌ای مدرن و مربوط به حوزه عمومی است و گرچه در نهاد «وکالت» در حوزه خصوصی ریشه دارد ولی عناصر تشکیل‌دهنده و ویژگی‌های کاملاً متفاوتی را دارا است. از این روی، قیاس آن با عقد وکالت کاملاً مع‌الفارق است و افزون بر آن می‌تواند توالی نامطلوبی را برای نهاد «نمایندگی» به دنبال داشته باشد و آن را در چهارچوب محدود «وکالت» محبوس کند. در نهایت این پرسش مطرح می‌شود که اساساً چه نیازی وجود دارد که «نمایندگی» را در قالب عقد وکالت تفسیر و تحلیل کرد؟ هنگامی که نهادی در حوزه حقوق عمومی دارای ویژگی‌های منحصر به خویش است و کارکرد آن نیز مشخص است چرا باید کارکردهای آن را تا حد یک عقد حقوق خصوصی فرو کاست؟ به نظر می‌رسد که نه گسترش عقد وکالت و میلی فقهی آن به امری که خارج از حوزه آن قرار دارد مقرون به صلاح باشد و نه کاهش کارکردهای نهاد «نمایندگی» به پیچیدگی‌های نظام حقوقی کشورمان مساعدتی باشد.

پی‌نوشت‌ها

1. در حوزه حقوق خصوصی نظیر همین اختلاط را در قراردادهایی نوین می‌بینیم که برخی بر لزوم گنجاندن قراردادهایی مانند بیمه و غیره در قالب عقود معین تمرید شده در فقه پای می‌فشرند در حالی که به سهولت می‌توان این عقود را در قالب ماده ۱۰ قانون مدنی تحلیل کرد.
2. Sieyès
3. PITKIN (H.), The Concept of Representation, Berkeley, California University Press, 1967, p.45.
4. Cf. JAUME (L.), « Représentation », in Dictionnaire de philosophie politique, Paris, P.U.F., 2005, p.651.
5. رک: فیرحی، داود، «وکیل ملت»، خردنامه همشهری، ش ۲۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۲، ص ۷.
6. JAUME (L.), « Représentation », in Dictionnaire de la culture juridique, Paris, Lamy/P.U.F., 2003, p.1336.
7. برگری نژاد، غلامعلی، بین رسائل مشروطیت، تهران، کویر، ۱۳۷۴، ص ۹۳.
8. آجودانی، ماشاءالله، مشروطه ایرانی، تهران، اختران، ۱۳۸۲، ص ۳۹۸.
9. آجودانی، لطف‌الله، علما و انقلاب مشروطیت ایران، تهران، اختران، ۱۳۸۲، ص ۵۶.
10. فیرحی، داود، نظام سیاسی و دولت در اسلام، چاپ پنجم، تهران، سمت، ۱۳۸۶، ص ۳۲۰.
11. میرزا یوسف‌خان تبریزی (مستشارالدوله)، یک کلمه به اهتمام علیرضا دولت‌آبادی، تهران، سمال، ۱۳۸۶، ص ۵۲.
12. طباطبایی، سید جواد، نظریه حکومت قانون در ایران، تهران، سروش، ۱۳۸۶، ص ۲۳۳.